

## مطالعات جغرافیایی مناطق خشک

دوره ششم، شماره بیستم و چهارم، تابستان ۱۳۹۵

تأیید نهایی: ۱۳۹۵/۰۳/۲۳

دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۸/۲۶

صص ۳۹-۴۸

### تبیین الگوی ناقلیدسی فضا در برنامه‌ریزی شهری

عیسی پیری\*، استادیار برنامه‌ریزی شهری - دانشگاه زنجان

مینا شیرمحمدی، دانشجوی کارشناسی ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری - دانشگاه زنجان

#### چکیده

با سیطره‌ی معرفت‌شناسی کانتی و عقلانیت ابزاری در علوم اجتماعی و جغرافیای انسانی، تفسیر فضا بر بنیان‌های مفهومی فیزیک جدید استوار شده است که عمدتاً مترادف با تجربه‌ی حسی و کالبدی و مکان استقرار سرمایه و بازتولید آن می‌باشد؛ بنابراین از لحاظ تحلیلی بر اصول هندسه‌ی اقلیدسی تأکید دارند. این مقاله به دنبال طرح الگوی ناقلیدسی در برنامه‌ریزی شهری با توجه به مفاهیم بنیادین برنامه‌ریزی از جمله فضا و زمان است. این الگو مرتب بر نوع متفاوتی از مفهوم فضا است؛ بنابراین ابتدا تحول هستی‌شناختی مفهوم فضا را بازنمایی کرده و ویژگی‌های الگوی ناقلیدسی برنامه‌ریزی شهری را بر شمرده ایم. منظور از تحول هستی‌شناختی فضا، آشفتگی معرفت‌شناختی ناشی از دگرگونی عملکردی و آشکار شدن زوایای دیگری از وجود و ماهیت فضا است. بر خلاف گذشته هر شهروندی به‌طور هم‌زمان در میان تاروپودی از فضاهای چندسطحی در مقیاس‌های عملکردی متفاوت همانند جهانی، منطقه‌ای، بین‌المللی و ملی و محلی به تجربه‌ی شهری می‌پردازد. هندسه‌ی اقلیدسی به بحث درباره‌ی سازمان‌یابی اشیا در فضای فیزیکی می‌پردازد، درحالی‌که الگوی ناقلیدسی در برنامه‌ریزی بر فروپاشی نظم جهان اقلیدسی، هستی‌های پایدار و فروض متعارف اشاره می‌کند که بر درک ما از جهان طی دو سده‌ی گذشته سلطه داشته‌اند. الگوی ناقلیدسی در برنامه‌ریزی شهری به‌شدت هنجاری و مبتنی بر ارزش‌هاست؛ بنابراین معطوف الگویی غیرمهندسی از برنامه‌ریزی شهری است که تصمیم‌سازی و طرح‌های شهری را با دخالت و مشارکت اجتماعات محلی و شهروندان پیش می‌برد. در این فرایند، الگوی سلسله‌مراتبی و از بالا به پایین که همراه و موازی با الگوی اقلیدسی برنامه‌ریزی است، جای خود را به الگوی شبکه‌ای و از پایین به بالا می‌دهد.

**واژگان کلیدی:** برنامه‌ریزی اقلیدسی، برنامه‌ریزی ناقلیدسی، فضا، زمان، جامعه‌ی مدنی.

## ۱- مقدمه

شهر صنعتی و سازمان فضایی مترتب بر آن به تعبیری مولود عصر روشنگری<sup>۱</sup> است؛ چنان‌که فیلولوف‌های روشنگری با نقد بنیادین ارزش‌ها و هنجارهای سنتی و نظام‌های اجتماعی کیهانی به دنبال آرمان‌های بشر و برپایی نظم اجتماعی عقلانی بودند؛ به‌عنوان مثال آدام اسمیت در تحلیل جامعه‌ی تجاری قرن هیجدهم از نگاه تحلیلی یزدان‌شناختی و خدا‌خواسته‌ی روابط انسانی و اصل پیامدهای ناخواسته‌ی کنش‌های فردی به سمت ابزاری تحلیلی - عقلانی حرکت می‌کند. شهر به‌مثابه‌ی بستر این عقلانیت رشد کرد؛ چراکه روستا مأمّن سنت و نظام سنتی و شهر مرکز مدرنیسم بود. عقلانیت و اندیشه‌های ضدّ اسطوره‌های دینی و اجتماعی در روستا امکان ظهور و بلوغ نمی‌یافتند. هم نظام حاکم سیاسی و هم احساس امنیت هستی‌شناختی و انسجام جماعت روستایی که ناشی از تکرار هنجارها و سنت‌ها است، مشروعیت خود را به‌طور مداوم از گذشته و از سنت می‌گیرد. به‌هم‌ریختن این شالوده‌ها نیازمند سازمان فضایی بازتر و بزرگ‌تری است که امکان بحث و گفتگو و نقد را فراهم آورد که همانا فضای متلاطم و نامفهوم شهری است. تولید این فضا هم‌زمان معلول و علت رشد اندیشه‌ی روشنگری و عقلانیت ابزاری است. با سیطره‌ی معرفت‌شناسی کانتی و عقلانیت ابزاری در علوم اجتماعی و جغرافیای انسانی، تفسیر فضا بر بنیان‌های مفهومی فیزیک جدید استوار شده است که عمدتاً مترادف با تجربه‌ی حسی و کالبدی و مکان استقرار سرمایه و بازتولید آن است؛ بنابراین از لحاظ تحلیلی بر اصول هندسه‌ی اقلیدسی تأکید دارند. هندسه‌ی اقلیدسی به بحث درباره‌ی سازمان‌یابی اشیا در فضای فیزیکی می‌پردازد (پیری، ۱۳۹۰: ۲۲). گستره و پهنای فضای فیزیکی و عینی شهر بستر تحول و بازنمایی انتظام مبتنی بر سرمایه‌داری و عرضه و تقاضای کالا است. "الگوی ناقلیدسی در برنامه‌ریزی" بر فروپاشی نظم جهان اقلیدسی، هستی‌های پایدار و فروض متعارف اشاره می‌کند که بر درک ما از جهان طی دو سده‌ی گذشته سلطه داشته‌اند (فریدمان، ۱۳۸۸: ۲۲۹). اندیشمندانی همانند لیوتار، هاروی، ژاک دریدا، بودریار و میشل فوکو و تا حدّی هابرماس بر ساختار شکنی و انگاره‌ی واسازی‌شده‌ی مفاهیم علوم اجتماعی از جمله مفهوم فضا تأکید داشته‌اند. ایشان از این فرایند تحت عنوان بحران فراروایت‌های کلان نام می‌برند. از این منظر و در مراحل اولیه، که هنوز پست‌مدرنیسم پیش از آن که بن‌انگاره‌های هستی‌شناسانه‌ی خود را برقرار نماید، فضا دچار بحران بازنمایی نشانه‌شناسی شده است؛ به‌عبارتی به‌دلیل فرآیندهای گسسته و متقاطع اجتماعی و زیبایی‌شناسانه‌ی شهری شدن، دال‌های فضایی معاصر مترتب با مدلول‌های مسبوق نیست، از این‌رو مفهوم اقلیدسی برای بررسی فضای شهری معاصر و بنابراین ترکیب عناصری از آن برای ارائه‌ی نظریه‌ی شهری غیرواقع‌بینانه می‌نماید (پیری، ۱۳۹۰: ۴۱). نهایتاً افزایش جمعیت و ورود عناصر فناوری مدرن همانند خودرو یا تراکم‌های بالای شهری، باعث از میان رفتن بستر فضایی به‌هم‌پیوسته‌ی مکان و عوامل اجتماعی - فرهنگی شده است که تجربه‌ی مکان یا شهر را معنی‌دار می‌نمود. فقدان این زمینه، ضرورت تبیین فضای شهری بر مبنای الگوی ناقلیدسی را پیش‌رو قرار می‌دهد.

۲- تحول هستی‌شناختی فضا<sup>۲</sup> و الگوی برنامه‌ریزی اقلیدسی و ناقلیدسی

منظور از تحول هستی‌شناختی فضا، آشفتگی معرفت‌شناختی ناشی از دگرگونی عملکردی و آشکار شدن زوایای دیگری از وجود و ماهیت فضا است. برخلاف گذشته هر شهروندی به‌طور هم‌زمان در میان تاروپودی از فضاهای چندسطحی در مقیاس‌های عملکردی متفاوت همانند جهانی، منطقه‌ای، بین‌المللی و ملی و محلی به تجربه‌ی شهری می‌پردازد. هاروی در کتاب ارزشمند خود *آگاهی و تجربه‌ی شهری*<sup>۳</sup> (Harvey, 1985) به‌خوبی بر مفهوم چند سطحی از فضای شهری متمرکز شده است. تحول فضا و زمان در جوامع معاصر باعث دگرگونی معنی عمل اجتماعی می‌شود. آنتونی گیدنز در تکمیل گزاره‌ی اخیر می‌گوید که در جوامع ماقبل صنعتی امنیت هستی‌شناسانه مسبوق به سنت و هنجارهایی

1- enlightenment Time

2- Ontological transformation of Space

3- Consciousness and Urban Experience (Harvey, 1985)

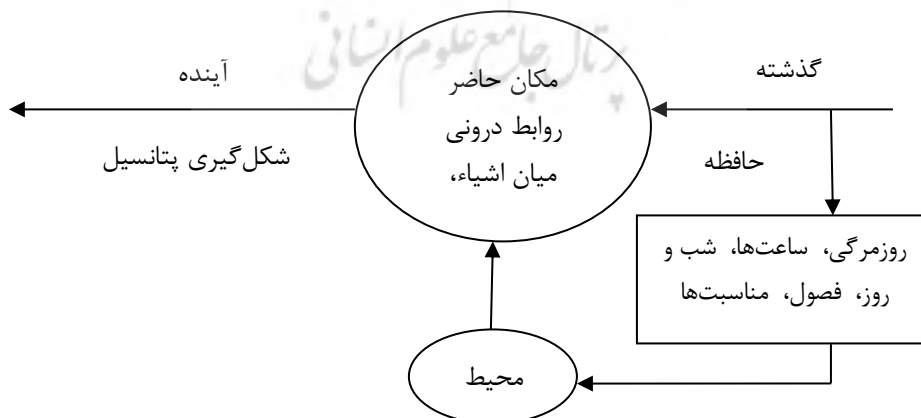
بود که در اثر تکرار جریان مکان و زمان در زندگی روزانه شکل می‌گرفت. در تأیید گفته‌ی گیدنز باید اشاره کنیم که شیوه‌ی تولید فئودالیسم که مبتنی بر کم‌ترین میزان تحوّل و تغییر در نظم سلسله مراتبی و کیهانی خود در این دوران بود نیز موازی با این یکپارچگی و ناگسستگی در فضا و زمان است. کاستلز معتقد است که در جریان شهری شدن، زندگی مادی شکل فضایی خاصی پیدا کرده است که ما آن را "منطقه‌ی مادر شهری" می‌خوانیم. او معتقد است جوامع در فضا و زمان قرار دارند. در جغرافیای انسانی شکل خاص این قرارگیری در فضا و زمان را چشم‌انداز جغرافیایی می‌نامند که حاوی پدیده‌های طبیعی و انسانی درکنشی متقابل است. هم‌چنین کاستلز یکی از جریان‌های رایج در بحران‌های اجتماعی معاصر را شکل گرفتن رابطه‌ای جدید و تاریخی میان فضا و جامعه می‌داند. به دنبال تحوّل در نظام ارتباطات و تحوّل روابط اجتماعی به جریان‌ها و مسیرهای الکترونیک و افزایش حجم اطلاعات در گردش، مکان نقش سنتی خود را از دست می‌دهد و جریان تولید در شهر انتزاعی می‌شود. منبع اصلی قدرت در اختیار شبکه‌های اطلاعاتی قرار می‌گیرد. فضا در جریان زمان حل می‌شود و شهرها مبدل به سایه می‌شوند. فضای جدید، جدایی کامل مردم از حاصل کار خود، تاریخ و فرهنگ را در بردارد. فضای جدید مادرشهر فضای بیگانگی جمعی است (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۳۵-۲۵۷). مارکس این فرایند را تخریب مکان به وسیله‌ی زمان می‌داند (پیری، ۱۳۹۰: ۲۹). الگوی برنامه‌ریزی اقلیدسی مترتب بر مفهومی از برنامه‌ریزی فضایی است که متغیرهای محدودی را از منظر عقلانیت اقتصادی، نگرش خطی، تمرکزگرایی، پیش‌بینی رویدادها و سازمان‌دهی بر اساس طرح جامع و بلندمدت به رسمیت می‌شناسد؛ بنابراین بیش‌تر با تعریف عینی و ملموس و قطعی از فضا روبه‌روست. تقابل الگوی برنامه‌ریزی ناقلیدسی و برنامه‌ریزی اقلیدسی و مهندسی شناخته‌شده، مشخص‌کننده وضعیت مفهومی هر یک از آنها است. برنامه‌ریزی در الگوی جدید (ناقلیدسی)، هنجاری است، درحالی‌که در الگوی رقیب از لحاظ هنجاری خنثی است و معیار پایه‌ای آن کارآمدی در نیل به آماج و اهدافی است که از منظر خارجی تعریف می‌شود. برنامه‌ریزی در الگوی جدید نوآورانه است، پارادایم اقلیدسی بر تخصیص منابع و بودجه، نقشه‌های کاربری زمین و موقعیت تسهیلات عمومی متمرکز می‌شود، درحالی‌که الگوی جدید بر آن است که برنامه‌ریزان می‌باید به معنای مداخله در تدوین راهبرد و تاکتیک سیاسی عمل نمایند. الگوی قدیمی از پیروی اکید نسبت به قاعده‌ی خدمات کشوری در رابطه با بی‌طرفی مؤثر و کنش غیرسیاسی سخن می‌گوید. مضافاً درعین‌حالی‌که الگوی جدید از شیوه‌ی تعاملی و برنامه‌ریزی توانمندساز حمایت می‌کند، الگوی مرکز‌گرای قدیمی از منظر تبعاتش اساساً نافی توانمندی است. درنهایت الگوی جدید بر یادگیری اجتماعی اتکا دارد درحالی‌که الگوی قدیمی عمدتاً به فعالیت‌ی سندگرا متمایل است که به‌طور گسترده در قبال مذاقه‌ی عمومی بسته بوده و فاقد ظرفیت یادگیری است (فریدمان، ۱۳۸۸: ۲۳۲-۲۳۳). در جدول زیر برخی از ویژگی‌های متمایز برنامه‌ریزی اقلیدسی و ناقلیدسی از منظر برخی شاخص‌ها آمده است (جدول ۱).

جدول ۱: ویژگی‌های متمایز برنامه‌ریزی اقلیدسی و ناقلیدسی

شاخص	برنامه‌ریزی اقلیدسی	برنامه‌ریزی ناقلیدسی
زمان	زمان تجریدی آینده	زمان واقعی حال
فضا	مّلی - فراملّی	فضای محلی - منطقه‌ای
هنجارها و ارزش‌ها	خنثی	هنجاری
سیاست	بی‌طرفی و کنش غیرسیاسی	تدوین راهبرد سیاسی
نوآوری و کارآفرینی	تخصیص منابع - تداوم وضع موجود - محافظه‌کاری	نوآورانه
بخش عمومی	غیرتعاملی - دستوری	تعاملی و حضور جامعه مدنی
روش‌شناسی	پوزیتیویستی و خطی	هرمنوتیک و انتقادی
یادگیری	سندگرا - فاقد ظرفیت یادگیری	یادگیری اجتماعی، پس‌خوراند انتقادی، حافظه‌ی قوی نهادی
نگرش تاریخی	خطی	غیرخطی
مکتب فلسفی	مدرنیسم	پست‌مدرنیسم

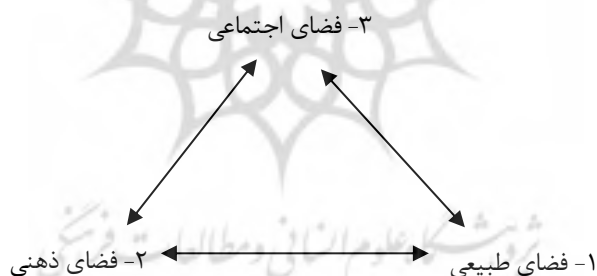
## ۳- فضای جغرافیایی و زمان شهری شده

جهان معاصر به‌شدت در حال شهری شدن است و با توجه به این که پارادایم غالب انتگراسیون اقتصادی مبادله‌ی بازاری و عقلانیت ابزاری، بستری مناسب‌تر از شهرهای معاصر نیافته است؛ بنابراین تمام الگوهای سکونتی دیگر از جمله الگوی روستایی بیش‌تر مغلوب پویای عمومی شهرنشینی معاصر شده‌اند. اثبات این مطلب چندان سخت نیست. فضاهای کالبدی روستاها همانند ساختمان‌های مسکونی و فضاهای عمومی آن، شیوه‌ی زیست، آداب اجتماعی و فرهنگی مانند: مدل‌های لباس پوشیدن، آداب غذا خوردن، رسانه‌های مورد توجه، رؤیاهای شهری شدن و حتی کلان‌شهری شدن، تفکر اقتصادی و کالایی کردن هنجارهای اجتماعی روستا و ... نشان از پیوستن به این پویای عمومی است که لاجرم باعث استحاله‌ی زمان سنتی و ثابت به زمان شهری می‌شود. زمان یک پدیده طولی و در واقع یک جریان دائمی است که ناگزیر از پذیرش از فرایند تداوم در آن به‌صورت خطی یا چرخه‌ای هستیم. تغییر نسبی و متناقض زمان آینده باعث پیدایش ایدئولوژی‌های اتوپایی شده است. در حالی که ناگزیری فرایند، خود را به‌مثابه‌ی تاریخ و قانون آن متبلور می‌سازد که از یک کیهان پیدایش به یک فرجام در حرکت است و فرایند کیهان‌شناختی زندگی انسان را تشکیل می‌دهد. درک انسان از زمان به‌طور کلی به دو گونه با اندیشه‌های دینی- اسطوره‌ای انطباق داشته است: نخست درکی خطی مبتنی بر آفرینش/ فرجام که در مسیحیت و ادیان دیگر الهی و همچنین ایدئولوژی‌های تاریخ‌گرا و انقلابی قرن نوزدهم و بیستم هم‌چون مارکسیسم و انواع مختلف آن و لیبرالیسم و تطوّرگرایی مورد تأکید در ایدئولوژی‌های روشنگرانه کاملاً غالب است. باور به زمان تک‌خطی ایجاب می‌کند که به نبود زمان پیش از آغاز و به پایان زمان پس از به آخر رسیدن خط باور داشته باشیم؛ یعنی موقعیت‌های بی‌زمانی که از قابلیت یک هستی استعلایی است؛ اما در مقابل درک خطی از زمان، درک چرخه‌ای مشاهده می‌شود. این درک باور به چرخه‌های بی‌پایان و تکرارشونده‌ی زمان است که در ادیان آرتک، یونان باستان و چین (رابطه‌ی تکمیل‌کننده بین اصل منفعل زنانه و یانگ اصل فعال مردانه) غالب بوده است. تفکر چرخه‌ای احتمالاً منشأ خود را در چرخه‌های طبیعی می‌یابد (فکوهی، ۱۳۸۳: ۲۵۴-۲۵۸)؛ اما در دوران معاصر مفهوم متفاوتی از زمان به‌وجود آمده است که این مفهوم موازی با فضایی شدن الگوی سکونت، به‌شدت شهری شده است. زمان شهری شده همانا روزمرگی است که بیش از هر چیز از آهنگ و تقسیم عمومی زمان در جامعه‌ی صنعتی تبعیت می‌کند. هانری لوفبور مفهوم فضا را موازی با زمان تعریف کرده و در تولید فضا، فضا را نه یک پدیده‌ی طبیعی یا استعلایی بلکه یک تمامیت تاریخی و یک تولید اجتماعی می‌داند که از یک‌سو تجربه‌ی حافظه‌ی تاریخی ماست و از سوی دیگر تجربه‌ی زندگی روزمره‌ی ما (شکل ۱).



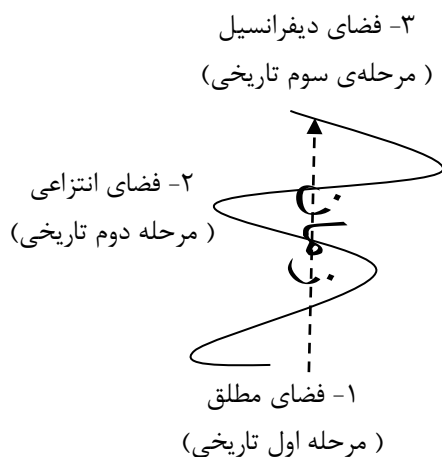
شکل ۱: رابطه‌ی فضایی/ مکانی در دیدگاه لوفبور (منبع: فکوهی، ۱۳۸۳: ۲۳۹)

بنابراین تولید فضا در بستر جریان متداوم زمان صورت می‌گیرد و با تغییر کنشگران و ارزش‌ها و عملکردها و ... فضای جغرافیایی نیز متأثر می‌شود. فضای مطلق، انتزاعی و دیفرانسیل موازی با زمان‌های مشابه تغییر یافته‌اند. فضای مطلق همان کلیتی متمایز، فیزیکی، و بسیار واقعی یا تجربه‌ای و قائم‌به‌ذات است (مدنی پور، ۱۳۷۹: ۸). گروهی فضای مطلق را همان فضای طبیعی پیش از دگرگون شدنش به وسیله‌ی انسان می‌دانند (فکوهی، ۱۳۸۳: ۲۴۰) یا فضای زمینه‌ای (مدنی پور، ۱۳۷۹: ۲۸) که در واقع مترادف با مفهوم کانتی از فضا به مثابه‌ی حجم فعالیت‌های انسانی است (Murdoch, 2000: 358) این مفهوم موازی با زمان مطلق شیوه‌های تولید باستانی، فئودالیستی و آسیایی (در گونه‌شناسی‌های مارکسی) است. ایزاک نیوتن به نظریه‌ی فضای مطلق شکل داد و او فضا (زمان) را اشیایی واقعی می‌دانست؛ یعنی "مکان‌هایی برای خودشان، آن‌گونه که برای چیزهای دیگر". ارسطو قبل از نیوتن فضا را به ظرف تمام اشیا توصیف کرده بود. چنین برداشت مکانیکی و تجربه‌گرایانه از فضا لاجرم با هندسه‌ی تحلیلی اقلیدسی بازنمایی شده است. در طول زمان به علت تغییر کنشگران و نظام‌های اجتماعی، خودبه‌خود هم معرفت‌شناسی مترتب بر آن تغییر یافت و هم هستی پایدار و کیهان‌شناختی آن سست و متزلزل شد. نخستین مخالفتی که با فضای مطلق صورت گرفت از جانب لایب نیتس بود که اعتقاد داشت فضا صرفاً متشکل از روابطی است میان چیزهای بدون حجم و ذهنی. لایب نیتس فضا را این‌گونه می‌دید: "نظام اشیای هم‌زیست یا نظام وجود برای تمامی اشیایی که هم‌زمان‌اند". برداشت‌های نسبی به فضایی مربوط‌اند که صرفاً رابطه‌ای است میان رویدادها یا جنبه از رویدادها و بنابراین وابسته به زمان و فرایند. این فضا خلق شده، ادراکی و محصول جامعه است (مدنی پور، ۱۳۷۹: ۸) (جمله از نظر مفهومی بررسی شود) همان‌طور که گفتیم از منظر لوفبور فضا یک تولید اجتماعی است و به نظر او آن چه اهمیّت دارد نه فضای فیزیکی و نه فضای ذهنی است بلکه فضای اجتماعی است که به گونه‌ای دیالکتیک از خلال کنش متقابل ساخته می‌شود (فکوهی، ۱۳۸۳: ۲۴۰) (شکل ۲).



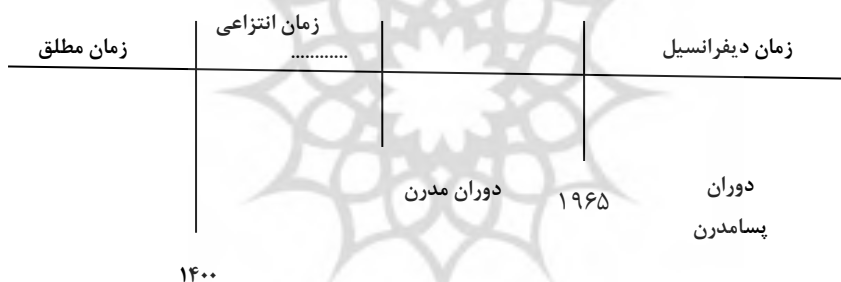
شکل ۲: مثلث تقابل‌های فضایی لوفبور (منبع: فکوهی، ۱۳۸۳: ۲۴۰)

تحول دیالکتیکی امر اجتماعی و فضا در جریان زمان و از رهگذر تغییر و دگرگونی در شیوه‌ی تولید و انتگراسیون غالب صورت می‌گیرد؛ بنابراین مفهوم مطلق از فضا نمی‌تواند دوام داشته باشد و بازنمایی آن مسبوق به ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی است. با توجه به بحران فراروایت‌ها و ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید در عصر پسامدرن مفهوم نسبی و رابطه‌ای فضای جغرافیایی بیش‌ازپیش وابسته به بازتولید اجتماعات محلی می‌شود، این فضا در واقع فضایی دیفرانسیل است که در زمان دیفرانسیل اتفاق می‌افتد. فضای دیفرانسیل فضایی است که در آن استفاده‌کنندگان در موقعیّت سلطه قرار دارند. زمان به یک منبع تبدیل شده است. این فضا فضایی خلاق برای عشق، هستی و کار است؛ فضایی برای جشن و غیر کار است؛ فضایی تکثرگراست؛ فضایی اروتیزه (شهوایی) شده، مبهم، متحرک، خالی، موقعیتی و رابطه‌ای است، فضایی است برای اقلیت‌ها و مردمان حاشیه (شکل ۳).

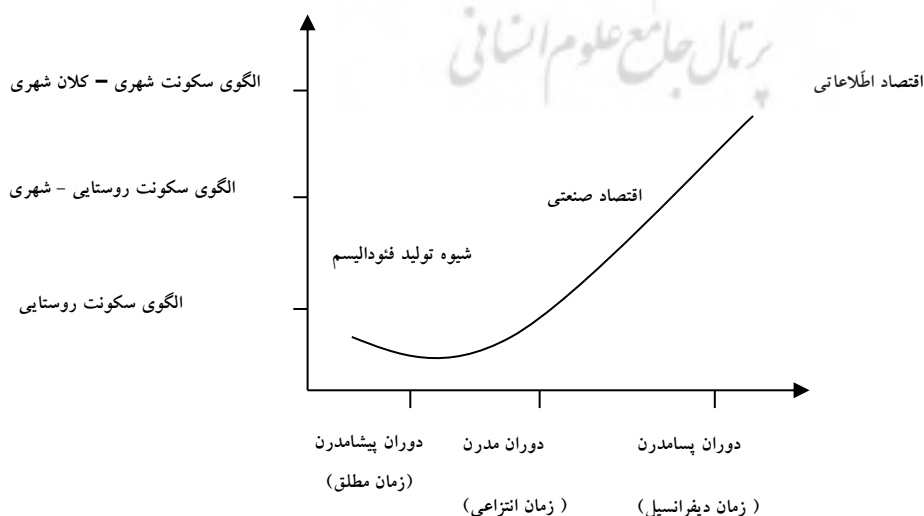


شکل ۳: فضای مطلق، انتزاعی و دیفرانسیل (منبع: فکوهی، ۱۳۸۳: ۲۴۰)

شکل‌گیری فضای متأخر موازی با زمان معاصر است که به‌شدت کوتاه، گسسته و متناقض، مبتنی بر معرفت‌شناسی‌های مختلف و از این‌رو نسبی، واجد هستی ناپایدار و به‌شدت شهری شده است؛ چراکه کل زمان معاصر هرچند که واجد ویژگی‌های فوق است؛ اما تنها حقیقت کلی و ملموس آن شهری شدگی است. تعبیر اخیر به زبان ساده این است که تنظیم زمان، معلول کارکردهای شهری است (شکل ۴ و ۵).



شکل ۴: زمان (منبع: پیری، ۱۳۹۰)

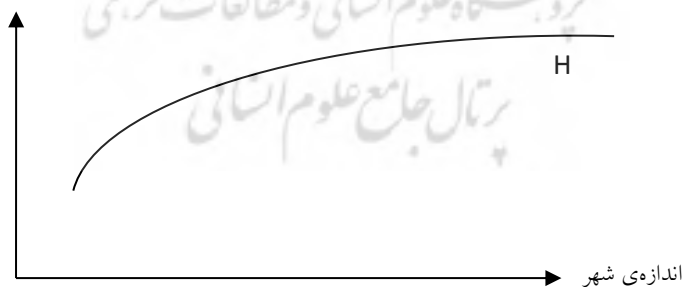


شکل ۵: اقتصاد سیاسی فضا - زمان (منبع: پیری، ۱۳۹۰)

لوفور در کتاب *فضا و امر سیاسی*<sup>۴</sup> تحوّل فرایندهای شهری به سمت زمان دیفرانسیل را به صورت دیالکتیکی و ساختیابی از طریق نفی می‌داند. مرکزیت حرکت و تحوّل، دیالکتیک ویژه‌ی خود را دارد. واقعیت شهری بدون مرکز معنایی ندارد، چه یک مرکز تجاری (که کالاها و اشیا را گرد هم می‌آورد)، چه یک مرکز نمادین (که نشانه‌ها و معانی را جمع می‌کند و هم‌زمان می‌سازد)، چه مراکز اطلاعات و تصمیم‌گیری و غیره؛ اما خود را نابود می‌کند؛ زیرا به حدّ اشباع می‌رسد، خود را نابود می‌کند؛ زیرا به سوی مرکزیت دیگر می‌راند و خود را نابود می‌کند؛ زیرا سبب عمل کسانی می‌شود که آن‌ها را طرد می‌کنند و به سوی پیرامون می‌رانند. او در ادامه می‌نویسد فضای شهری معاصر یک فضا - زمان دیفرانسیل است که خود را می‌سازد. زمان و فضا در دوره‌ی زراعی به معنی کنار هم قرار گرفتن گروهی از موقعیت‌ها بود؛ مثلاً پهنه‌ها، اقلیم‌ها، گیاهان و جانوران و اقوام انسانی و غیره، زمان و فضا در عصر صنعتی تمایل داشته‌اند که وحدت و تجانس ایجاد کنند و به سوی تداوم و الزام بروند. زمان و فضای دوره شهری (اکنون) دیفرانسیل هستند. شبکه‌ها و جریان‌های بی‌نهایت متفاوت در هم‌پوشانی و تودرتویی با یکدیگر قرار می‌گیرند. از راه‌های حمل‌ونقل گرفته تا جریان‌های اطلاعات، از کالاها و محصولات گرفته تا مبادلات نشانه‌ها و نمادها. دیالکتیک مرکزیت یک جنبش دیفرانسیل با قدرت بسیار بالا ایجاد می‌کند (پیری، ۱۳۹۰: ۴۲).

#### ۴- دلایل گذار به برنامه‌ریزی ناقلیدسی شهر

دیوید هاروی اندیشمند جغرافیا در دانشگاه جان هاپکینز آمریکا معتقد است که بحران شهری در واقع "بحران تولید، مدیریت، مصرف و بهره‌برداری از محیط مصنوع شهری" می‌باشد (Harvey, 1976: 162) که در واقع بستر بازتولید و چرخش سرمایه را فراهم می‌آورد. سرمایه، عبارت از هرگونه ذخیره ارزشی است که کنش را تسهیل می‌کند (waldstorm, 2008: 1498)؛ بنابراین آن چه از مفهوم فضا برای چرخش سرمایه‌ی موردنظر است و جوه کالبدی شهر همانند راه‌ها، شبکه فاضلاب، مانک‌ها و مسکن خصوصی (فوگولسونگ، ۱۳۸۸: ۲۷۳) می‌باشد که همان‌طور که اشاره شد، بیش‌تر فضای اقلیدسی است و سازمان‌دهی و ترتیبات آن مسبوق به مهندسی، تصمیم‌سازی ۵ و طراحی پیشینی ۶ است. کارایی اقتصادی حدّ مطلوب برنامه‌ریزی اقلیدسی است (شکل ۶) که با پیشینه‌سازی سود بنگاه‌ها و تمرکزگرایی فزاینده تمایز می‌یابد. چنان‌چه هیرشمن بر ماهیت تمرکز طلب توسعه‌ی اقتصادی در فضا اعتقاد داشت (صرافی، ۱۳۷۹: ۱۱۰) و موسلی ۷ با مفهوم سازوکار علیت تراکمی بر تشدید تمرکزگرایی شهری به صورت چرخه‌ای تأکید می‌کند. تأکید ایشان بر حدّ نهایی کارایی [اقتصادی] شهری با توسل بر اندازه‌ی بزرگ شهری و مقیاس فضایی متروپلیتن است.



شکل ۶: کارایی اقتصادی تابعی از اندازه‌ی شهر (منبع: زبردست، ۱۳۸۳)

- 4- Space and The Politic
- 5- Policy - Making
- 6- Prior Design
- 7- Mosley

اما با آشکار شدن محدودیت‌های عقلانیت اقتصادی (Sen, 1999; Sen, 2009; Marx, 1976; Harvey, 1973, ) (Habermas, 1984)، تهدید حیات اجتماعی (Jacobs, 1961; Andrews, 2008) و بوم‌شناختی (Land, 1976; ) (Musters et al, 1998; Harding, 2006)، زمینه برای الگوی نااقلیدسی و غیرمهندسی برنامه‌ریزی شهری فراهم است که دلایل آن به شرح زیر است (فریدمان، ۱۳۸۸: ۲۳۱):

**۴-۱- تفاوت‌ها و تنوع‌های منطقه‌ای و محلی:** مسائل و شرایط برنامه‌ریزی در تمام مناطق یکسان نیست؛ بنابراین ویژگی‌های متمایز فضایی - مکانی الگوی برنامه‌ریزی شهری غیراقلیدسی است.

**۴-۲- حضور فزاینده‌ی جامعه‌ی مدنی سازمان‌یافته:** اجتماعات محلی و جامعه‌ی مدنی حاکی از ایجاد فضایی دموکراتیک به‌منظور روییدن و رشد کنشگران و نهادهای بخش خصوصی است (Mercer, 2003: 747) و اغلب به‌عنوان بخش سوم<sup>۸</sup> مجزا از بازار و دولت شناخته می‌شود و نقشی اساسی در گسترش حقوق مدنی (Roy, 2007: 678) و ظرفیت واقعی افراد و سازمان‌های محلی برای چالش با ساختارهای قدرت دارد (Batterbury and Fernando, 2006: 1855)؛ بنابراین جامعه مدنی عبارت از تشکیل فعالانه روابط نهادی از رهگذر چانه‌زنی با حکومت (Perkins, 2009: 397) و دال بر مفهومی کثرت باورانه از جامعه است (Ayers, 2008: 8).

**۴-۳- توجه فزاینده به فضای محلی و مناطق:** فضای ملی و فراملی که بیش‌تر فضای عمل شرکتی و بوروکراسی‌های فرامتعرف است، مطلوب برنامه‌ریزی نااقلیدسی نیست؛ بلکه فضای زندگی روزمره و تعاملات انسانی و کنشگری اقتصادی که مردم عادی معیشت خود را به‌واسطه‌ی آن تحصیل می‌کنند، بسیار مورد توجه است.

**۴-۴- توزیع گسترده‌ی ریسک:** ریسک سرمایه‌گذاری ناشی از بحران مرسوم انباشت مازاد (Silver and Arrighi, ) (Marx, 1976; Harvey, 1973; Schneider, 2010; Harvey, 2012; 2010) است که در ادبیات اقتصاد سیاسی مارکسیستی شهر و از طرف اندیشمندانی هم‌چون دیوید هاروی، ادموند پریچلی و مانوئل کاستلز و ... بسیار مورد توجه قرار گرفته است. با الگوی برنامه‌ریزی نااقلیدسی عناصر مختلف شهر و هم‌چنین منتفع‌شوندگان نهایی از توسعه‌ی فضایی مشارکتی فعال در تسهیم فعال ریسک و بحران‌های ادواری سرمایه دارند.

**۴-۵- ظرفیت تجربه‌ی اجتماعی:** شهر محل تلاقی جریان‌های کالا، مردم، سرمایه و اطلاعات است (Harris, ) (2003: 2540). با خوانشی متمایز از فضای شهری سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی آن صرفاً به‌منزله ابزاری برای کارایی اقتصادی صورت نمی‌گیرد، بلکه با حضور فعال کنشگران در فرایند برنامه‌ریزی، تحلیل، سیاست‌گذاری و اجرا اجتماع محلی محور برنامه‌ریزی شهری قرار می‌گیرد که تعمیق تجربه به‌منزله‌ی شناخت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی برای تعامل مناسب با این اجتماعات است.

**۴-۶- کنش‌های دموکراتیک:** عده‌ای معتقدند که توسعه‌ی دموکراسی از رهگذر چالش‌ها و تنش‌های سازنده بین دولت و جامعه‌ی مدنی اتفاق می‌افتد (Ayers, 2008: 9). کنش‌های دموکراتیک و تعهد فعال به واکاوی و انتقاد از مهم‌ترین پایه‌های الگوی نااقلیدسی برنامه‌ریزی شهری هستند.

## ۵- نتیجه‌گیری

الگوی نااقلیدسی در برنامه‌ریزی شهری مسبوق به تحولات فرهنگی و اقتصادی - اجتماعی متنوع و متکثری است که در بستر فضا، مکان و زمان به‌شدت شهری شده‌ی معاصر مجال ظهور و بروز یافته است. این الگو مبتنی بر شاخص‌هایی کمی همانند تصمیم‌سازی شهری<sup>۹</sup> بر اساس پیش‌بینی و مدل‌سازی صرف و محدود از واقعیت‌های گسترده و کیفی

8- Third sector

9- City Decision Making



فضاهای شهری به گستردگی متروپلیتن نیست، بلکه همانند اندیشه پست مدرن<sup>۱۰</sup> بر بحران فراروایت‌های کلان<sup>۱۱</sup> و مدرن که بستر تعریف فضا، مکان و زمان بوده، متکی است؛ بنابراین معطوف الگویی غیرمهندسی از برنامه‌ریزی شهری است که تصمیم‌سازی و طرح‌های شهری را با دخالت و مشارکت اجتماعات محلی و شهروندان پیش می‌برد. در این فرایند الگوی سلسله مراتبی و از بالا به پایین که همراه و موازی با الگوی اقلیدسی برنامه‌ریزی است، جای خود را به الگوی شبکه‌ای و از پایین به بالا می‌دهد. هم‌چنان‌که در جدول شماره ۱ آمده است، الگوی برنامه‌ریزی ناقلیدسی در تقابل با الگوی اقلیدسی به‌شدت نوآورانه و مبتنی بر روش‌شناسی هرمنوتیک و انتقادی است. هم‌چنین فضای کنشگری و برنامه‌ریزی الگوی اخیر منطقه‌ای و محلی است؛ بنابراین چنین به نظر می‌رسد که برنامه‌ریزی ساخت فضایی شهر و تنظیم کاربری‌ها موکول به درگیرشدگی محلات شهری و مسبوق به فرهنگ است؛ از همین روست که الگوی ناقلیدسی در برنامه‌ریزی شهری به‌شدت هنجاری و مبتنی بر ارزش‌هاست. با توجه به دغدغه‌خاطر و تأملی که درباره‌ی حفظ و صیانت از الگوهای شهرسازی اسلامی - ایرانی وجود دارد، توجه به الگوی ناقلیدسی در برنامه‌ریزی شهری می‌تواند جایگزین مناسبی برای طرح‌های توسعه‌ی شهری جامع و تفصیلی شود که عمدتاً با رویکرد هندسه‌ی اقلیدسی فاقد نگرش ارزش‌مدار و هنجاری بوده‌اند. هم‌چنین الگوی برنامه‌ریزی ناقلیدسی راه‌حلی برای مسئله‌ی دیرین و قدیمی تقابل فرد و جامعه یا اصالت کنش در برابر اصالت ساختار است. بسیاری از مکاتب علوم اجتماعی همانند نوکارکردگرایی، کارکردگرایی ساختاری، نظریه‌ی انتخاب عقلانی، مکتب کنش متقابل نمادین و تا حدودی نظریه‌ی ساختاربندی گیدنز تحلیل خود را از کنش آغاز می‌کند و به فرد اصالت می‌بخشد، اما برخی از مکاتب همانند مارکسیسم ساختارگرا و یا پس‌ساختارگرایی یا پست‌مدرنیسم معطوف به ساختار است و اصالت را به جامعه می‌بخشد. با توجه به هنجاری بودن الگوی ناقلیدسی برنامه‌ریزی و توجه به اجتماعات محلی نوعی حرکت بین ساختار و کنش را بازنمایی می‌کند. به‌عبارت‌دیگر این الگو هم معطوف به فرد و هم معطوف به جامعه است.

## منابع

۱. پیری، عیسی (۱۳۹۰). تبیین علمی حکمروایی مطلوب و کارایی ارتباطی شهر؛ مطالعه موردی: نظام شهری استان آذربایجان شرقی، پایان‌نامه‌ی دکتری رشته‌ی جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، تبریز، دانشگاه تبریز.
۲. زبردست، اسفندیار (۱۳۸۳). اندازه‌ی شهر، تهران: انتشارات مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.
۳. فریدمان جان (۱۳۸۸). الگوی ناقلیدسی در برنامه‌ریزی، ترجمه‌ی عارف اقوامی مقدم، در مجموعه مقالات نظریه‌ی برنامه‌ریزی شهری، تهران، انتشارات آذرخش.
۴. فکوهی، ناصر (۱۳۸۳). انسان‌شناسی شهری، تهران، نشر نی.
۵. فوگولسونگ (۱۳۸۸). برنامه‌ریزی شهر سرمایه‌داری، ترجمه‌ی عارف اقوامی مقدم، در مجموعه مقالات نظریه‌ی برنامه‌ریزی شهری، انتشارات آذرخش.
۶. مدنی پور، علی (۱۳۷۹). طراحی فضای شهری؛ نگرشی بر فرایندی اجتماعی و مکانی، ترجمه فرهاد مرتضایی، انتشارات شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری.
7. Andrews R. (2008). Civic Engagement, Ethnic Heterogeneity and social capital in urban areas: evidence from England, urban affairs review, Volume 44, Number 3, pp 428- 440.

۱۰- اندیشه‌ی پست مدرن (در اطلاق نام "مکتب پست مدرن" به جای اندیشه پست مدرن تأمل می‌کنم) از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ با پیشتازی فکری فیلسوفانی هم‌چون نیچه، میشل فوکو، لیوتار، فردریک جیمسون، هاروی، چارلز جنکس، ایهاب حسن و ... مطرح شده است. این اندیشه‌ی موازی با جامعه‌پسا صنعتی و انباشت منعطف پسا‌فوردیسم است

8. Ayers A.J. (2008). we all know a democracy when we see one (neo) liberal orthodoxy in the democratization and good governance project, Policy and society, Number 27, pp 1-13.
9. Batterbury S.P.j. and Fernando j.L. (2006). Rescaling governance and the impacts of political and environmental decentralization: an introduction, World development, Volume 34, Number 11, pp 1851-1863.
10. Habermas, J. (1984). On Reconstruction of Historical Materialism, tr. By Shapiro, Heinemann, London.
11. Harding R. (2006). ecologically sustainable development: origins, implementation and challenges, Desalination, Number 187, pp 229- 239.
12. Harris N. (2003). Globalization and the management of cities, Economic and political weekly, Number 38, pp 2535-2543.
13. Harvey, D. (1973). Social Justice and City, Oxford Press.
14. Harvey, D. (2012). The enigma of capital, and the crises of capitalism, profil Books
15. Jacobs, J. (1961). the death and life of great American cities, New York.
16. Land B. (1976). our common future, report to UN.
17. Mercer C. (2003). Performing partnership: civil society and the illusions of good governance in Tanzania, Political geography, Number 22, pp 741- 763.
18. Murdoch J (1998). The spaces of actor- network theory, Geoforum, Volume 29, Number 4, pp 357-374.
19. Musters C.G.M., De Graaf H.J., Ter Keurs W.J. (1998). Defining socio-environmental systems for sustainable development, Ecological economic, Number 26, pp 243-258.
20. Perkins H.A. (2009). Out from the (green) shadow? Neoliberal hegemony through the market logic of shared urban environmental governance, Political geography, Number 28, pp 395- 405.
21. Roy I. (2008). Civil society and good governance: (Re)conceptualizing the interface, World development, Volume 36, Number 4, pp 677-705.
22. Sen A. (1999). Development as freedom, Oxford university press.
23. Sen A. (2009). The Idea of Justice, Penguin Books.
24. Silver B. I., and Arrighi G. (2011). The end of long twentieth century, in the roots of global financial meltdown, New York university press.
25. Walstrom, C. Svendsen, G. Lind, H. (2008). On the capitalization and cultivation of social capital: towards a neo- capital general science? socio- economics, Number 37, pp 1495-1514.